



Original Article

Feasibility of Describing the Primary Decision in The Appeal Court: Judgment in Unknown Type to Verdict or Order

Mostafa Mozafari¹, Jamshid Zargari² 

ABSTRACT

The title selected by a judge for its final decision is one of the crucial elements in judicial proceedings and based on law, it may be Verdict or Order. Although there exists a legal standard for choosing a judicial title for decision, the jurisprudence of Iranian courts illustrates that the mistake and negligence in selecting the type of judicial decision are probable. It is impossible that the judge himself can change the type of decision after issuing it because such a change leads to modifying the basics of the decision. Given that any type of judicial decision has special effects on proceedings and rights of parties and if its type remains unknown, can violate their rights, it is necessary that the appellate court interfere to correct its type in respect of the jurisdiction of corrective proceedings. In this Article using the descriptive-analytical method and by library resources and jurisprudences, firstly, the theoretical basics and the source jurisdiction of the appeal court in describing the type of primary judicial decision and its legal criterion is investigated. Secondly, the feasibility of describing the primary decisions in unknown type to Verdict or Order is researched. To conclude, the Article shows that the appeal court is not allowed to describe the type of unknown primary judicial decision for protecting the rights of parties and the proper implementation of the current regulations, further more it presents several suggestions for amending civil procedural law.

KeyWords: Description of the Type of a Decision, Correcting of the Decision, Unknown Type Judicial Decision.

How to Cite: Mozafari, Mostafa, Zargari, Jamshid, "Feasibility of Describing the Primary Decision in The Appeal Court: Judgment in Unknown Type to Verdict or Order", Legal Research, Vol. 27, No. 106, 2024, pp:221-238.

DOI: <https://doi.org/10.48308/jlr.2023.230455.2442>

Received: 16/02/2023-Accepted: 05/12/2023

1. PhD, Faculty of Law & Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

2. L.L.M, Faculty of Judicial Registration and Management, University of Judicial Sciences & Administrative Services, Tehran, Iran

Corresponding Author Email: jamshidzargari94@gmail.com



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



امکان سنجی توصیف رأی بدوی در دادگاه تجدیدنظر: رأی در نوع مجهول به حکم یا قرار

مصطفی مظفری^۱، جمشید زرگری^۲

چکیده

یکی از عناصر سرنوشت‌ساز در رسیدگی قضایی، عنوانی است که دادرس بر تصمیم نهایی خود می‌گذارد و طبق قانون می‌تواند قرار یا حکم باشد. با وجود معیاری قانونی در خصوص تقييد نوع رأی به یکی از انواع یادشده، رویه قضایی نشان داده که اشتباه یا تعلق در تعیین نوع رأی توسط دادرس بدوی، امری محتمل است. به دلیل آنکه پس از صدور رأی قاضی صادرکننده توانایی تغییر اساس رأی را ندارد و تغییر نوع رأی نیز از جمله تغییراتی است که به اساس رأی لطمه وارد می‌کند، امکان دگرگونی در خصوص نوع رأی توسط دادرس صادرکننده آن وجود ندارد. بر این اساس و با توجه به این مطلب که هر نوع از آرا آثار خاصی در روند دادرسی و همچنین در حقوق اطراف دعوا دارند و مجهول ماندن نوع تصمیم نهایی بدوی، حقوق آن‌ها را در معرض تضییع قرار می‌دهد، دخالت دادگاه تجدیدنظر برحسب مقتضای رسیدگی تصحیح در توصیف نوع رأی در گونه صحیح آن ضرورت می‌یابد. در این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و رویه قضایی، ضمن بررسی مبنای نظری و منبع صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در امر توصیف نوع تصمیم نهایی بدوی و معیار قانونی آن، توصیف تصمیمات بدوی در نوع مجهول به قرار یا حکم، امکان سنجی شده است. نتیجه مقاله نشان داده که به لحاظ رعایت حقوق اطراف دعوا و قواعد آیینی در حاکمیت مقررات کنونی، دادگاه تجدیدنظر مجاز در توصیف نوع تصمیم بدوی با نوع مجهول نیست. همچنین پیشنهادهایی برای اصلاحات مقررات دادرسی مدنی ارائه شده است.

کلید واژگان: توصیف نوع رأی، تصحیح رأی، رأی در نوع مجهول.

استناد به این مقاله: مظفری، مصطفی، زرگری، جمشید، «امکان سنجی توصیف رأی بدوی در دادگاه تجدیدنظر: رأی در نوع مجهول به حکم یا قرار»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۲۷، شماره ۱۰۶، شهریور ۱۴۰۳، صص: ۲۳۸-۲۲۱.

DOI: <https://doi.org/10.48308/jlr.2023.230455.2442>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۴

۱. دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
۲. کارشناس ارشد، دانشکده ثبت و مدیریت قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران
 ایمیل نویسنده مسئول: jamshidzargari94@gmail.com



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

یک رأی به دلیل ویژگی‌های گوناگونی که دارد، مانند نوع آن از حیث حکم یا قرار بودن، قابل توصیف است.^۱ از جمله تکالیف مقام قضایی در دادرسی، تعیین نوع رأی است؛ زیرا پیش از آن نمی‌توان از تأثیر رأی بر حقوق اطراف دعوا سخن گفت. قاضی در انتخاب هریک از انواع رأی اختیار مطلق ندارد، بلکه انتخاب هریک از انواع آرا نیازمند احراز شرایطی است و در صورت وجود آن‌ها، امکان صدور رأی در نوع مدنظر ممکن است.

باین‌حال، ممکن است دادرسی بدوی در تعیین نوع تصمیم نهایی خود، کوتاهی و تصمیمی نهایی صادر کند که از منظر نوع، مجهول باشد. به‌عنوان مثال، در یک دادرسی مشخص می‌شود که ادعای مطروحه متوجه خوانده نیست و علی‌رغم عنایت قاضی به ماده ۸۹ ق.ا.د.م.^۲ و اقتضای صدور قرار رد دعوا، تصمیمی تحت عنوان «رأی» صادر می‌کند. وضعیت دوچندان بغرنج می‌شود اگر قاضی بدوی عنوان رأی را هم بر تصمیم خود اطلاق نکند و به عناوینی مانند دادنامه بسنده کند. این کوتاهی دادرسی آثاری منفی و بعضاً جبران‌ناپذیری بر حقوق خواهان و خوانده خواهد داشت؛ از جمله اینکه با عدم امکان اجرای چنین تصمیمی طبق ماده ۱ قانون اجرای احکام مدنی ۱۳۵۶، عملاً هزینه‌ها و زمان صرف‌شده برای احقاق حق توسط خواهان از بین می‌رود. همچنین به لحاظ عدم برقراری اعتبار امر قضاوت شده بر چنین تصمیماتی، با فاش شدن استراتژی، تاکتیک و تکنیک دفاعی خوانده، احتمال سوءاستفاده خواهان از آن‌ها را با طرح مجدد دعوا ممکن می‌کند. به همین دلیل تعیین صحیح نوع رأی بسیار حائز اهمیت است.

باید توجه کرد که از طرفی، پس از صدور تصمیم با نوع مجهول، امکان تعیین نوع آن توسط مقام صادرکننده وجود ندارد؛ زیرا مشمول قاعده فراغ دادرسی می‌شود. از طرفی دیگر، تعیین نوع تصمیم نهایی تحت عنوان تصحیح رأی نیز قرار نخواهد گرفت؛ چراکه تصحیح نوع تصمیم نهایی براساس آثار مترتب بر هریک از انواع آرا از مواردی است که به اساس تصمیم قضایی لطمه وارد می‌کند (ماده ۴۰۳ ق.ا.د.م.). در این مقام، امکان‌سنجی توصیف نوع تصمیم مجهول از لحاظ نوع در دادگاه تجدیدنظر ضرورت می‌یابد؛ چون رسیدگی تجدیدنظر به معنی بررسی دوباره دعوا از حیث کلیه امور دخیل در رسیدگی بدوی است.

در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و رویه قضایی، به منظور پاسخ به این پرسش که آیا دادگاه تجدیدنظر می‌تواند حسب جریان و اطلاعات موجود در پرونده، تصمیم بدوی با نوع مجهول صادرشده را براساس نوعی که قانون و حقیقت امر ایجاب می‌کند، توصیف کند؟، نخست به تبیین مبنا و منبع صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در توصیف نوع آرای بدوی در دادگاه تجدیدنظر، سپس به امکان‌سنجی توصیف نوع تصمیم بدوی مجهول از لحاظ نوع به قرار یا حکم در دادگاه تجدیدنظر با تأکید بر رویه قضایی می‌پردازیم و در صورت نیاز پیشنهادهایی را برای اصلاح قوانین ارائه می‌کنیم.

۱. مبانی و صلاحیت توصیف نوع رأی بدوی در دادگاه تجدیدنظر

به منظور بررسی صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در توصیف نوع رأی بدوی باید مبنا و منبع آن مشخص شود. در ذیل این مطلب، نخست مبنا و صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در توصیف نوع رأی صادره از دادگاه بدوی بررسی و سپس اشاره می‌شود که صلاحیت دادگاه مزبور در موضوع حاضر بر چه منبعی استوار است.

۱. محسنی، حسن، «توصیف رأی از منظر قابلیت شکایت (با نگاهی تطبیقی)»، *مطالعات حقوق تطبیقی*، دوره ۸، شماره ۱، ۱۳۹۶، ص ۳۲۴.

۲. قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی)، مصوب ۱۳۷۹/۰۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی.

۱.۱. مبنای صلاحیت

در رسیدگی‌های قضایی به دلیل وجود متغیرهای متعدد و وابستگی به نیروی انسانی، احتمال و درصد تحقق اشتباه یا سهل‌انگاری بسیار زیاد است.^۱ جلوگیری از چنین اشتباه‌ها یا کوتاهی در انجام دادن وظیفه بسیار با اهمیت است؛ زیرا اولاً، متقاضی تظلم‌خواهی و خواسته طرفین یک دعوا صدور حکم به نحو صحیح در خاتمه دادرسی است. ثانیاً، محصل دادرسی یعنی احقاق حق که همواره تبعاتی همچون هزینه‌های مالی و معنوی برای طرفین دعوا و عدلیه در پی دارد، به وسیله یک اشتباه یا تعلل در رسیدگی قضایی، که عمدتاً مدت مدیدی نیز روند آن به طول می‌انجامد، ممکن است بر باد رود. ثالثاً، پس از قطعیت احکام اصولاً نمی‌توان آن‌ها را نقض و پرونده متبوع را به روند بررسی بازگرداند؛ بر این اساس رأیی به عرصه اجرا وارد می‌شود و حقوق مکتسبه ایجاد می‌کند که بر مقدماتی نادرست قرار گرفته است.

به همین دلیل در نظام‌های دادرسی، اصل دو درجه‌ای بودن رسیدگی قضایی مورد پذیرش قرار گرفته است تا عملکرد دادرسان بدوی در مرجعی غیر از مرجع صادرکننده رأی ارزیابی و اشتباه‌ها یا قصور احتمالی وی مرتفع شود. پس فلسفه رسیدگی دو مرحله‌ای، رفع اشتباه‌ها و سهل‌انگاری احتمالی در جری تشریفات رسیدگی بدوی به دعوا است.^۲

در نظام دادرسی مدنی ایران، بخش مهمی از تشریفات رسیدگی معطوف به امور پیرامون رأی در رسیدگی بدوی بوده است؛ مانند مفاد، صدور و انتخاب عنوان یا نوع رأی. به گواه رویه قضایی، تحقق اشتباه یا تعلل در اجرای این تشریفات توسط دادرسان بدوی، امری کاملاً محتمل است. باید توجه کرد که گرچه انتخاب عنوان یا نوع رأی از جمله تکالیف دادرسان بدوی است، ایشان پس از انتخاب عنوان رأی، ولو از باب تصحیح رأی، دیگر نمی‌تواند به اصلاح انتخاب پیشین خود اقدام کند. درواقع، اولاً استفاده از نهاد تصحیح رأی به دلالت ماده ۳۰۹ ق.آ.د.م. زمانی ممکن است سهو قلمی به‌طور غیرعمدی صورت گرفته باشد و نمی‌توان در فرضی که دادرسان عمداً اما به اشتباه یک تصمیم نهایی در نوع مجهول صادر کرده است، از باب تصحیح، نوع آن را تعیین کرد.^۳ ثانیاً، سنخ دگرگونی‌های ناشی از تصحیح معطوف به مسائل شکلی رأی است.^۴ ثالثاً، تصحیح درباره عنوان رأی می‌تواند سبب تغییر رأی^۵ شود که این امر مغایر با قاعده فراغ دادرسان، ظاهر ماده ۳۰۹ و وحدت ملاک از نص صریح ماده ۴۰۳ ق.آ.د.م. است.^۶ یعنی تصحیح رأی زمانی انجام می‌شود که سبب تغییر در اساس رأی نشود^۷ و این در حالی است که توصیف عنوان رأی به هریک از انواع آن، سبب تغییر در اساس رأی خواهد شد.^۸ رابعاً، نهاد تصحیح معطوف

۱. واحدی، قدرت الله، *بایسته‌های آیین دادرسی مدنی*، تهران: میزان، ۱۳۹۶، ص ۲۹۵.

۲. مدنی، سید جلال‌الدین، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۵، ص ۵۳۷؛ کریمی، عباس، *آیین دادرسی مدنی*، تهران: مجد، ۱۳۸۶، ص ۱۶۲.

۳. شریفی، علیرضا، «تغییر توصیف رأی دادگاه تالی در مراجع عالی»، *نشریه علمی پژوهش‌های حقوقی*، دوره ۲۰، شماره ۴۶، ۱۴۰۰، ص ۲۱۴.

۴. مهاجری، علی، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، جلد ۳، تهران: فکرسازان، ۱۳۹۲، ص ۱۱۲.

۵. رأی ۵۹۰ مورخ ۱۳۰۹/۰۱/۲۵ محکمه عالی انتظامی قضا: «تبدیل کلمه به کلمه دیگر در صورت مجلس و رأی محکمه پس از ابلاغ آن به طرفین در صورتی که تأثیری در کار نداشته باشد تغییر رأی محسوب نشده و تخلف نیست.»

۶. مهاجری، پیشین، ص ۱۱۲.

۷. یوسف‌زاده، مرتضی، *آیین دادرسی مدنی*، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۴، ص ۵۴۴؛ رأی شماره ۵۹۰، مورخ ۱۳۰۹/۰۱/۲۵، محکمه عالی انتظامی قضا: «تبدیل کلمه به کلمه دیگر در صورت مجلس و رأی محکمه پس از ابلاغ آن به طرفین در صورتی که تأثیری در کار نداشته باشد تغییر رأی محسوب نشده و تخلف نیست.» رأی شماره ۳۹۹، مورخ ۱۳۸۲/۰۳/۲۶، شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران: زندگی، محمدرضا، *تشریفات دادرسی - رویه دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران*، تهران: جنگل، ۱۳۹۱، ص ۳۲۴.

۸. رأی شماره ۱۳۲۴، مورخ ۱۳۱۲/۱۰/۰۴، دادگاه عالی انتظامی قضا: «اصولاً هیچ حاکمی پس از امضای رأی خود جز در موارد استثناییه حق تغییر آن را ندارد و تشکیل محکمه در درجه دوم برای جبران و تدارک این قبیل اشتباهاتی که برای قضا درجه اولی در رسیدگی و صدور احکام روی می‌دهد.»

به مواردی است که حداقل دادگاه بدوی تصمیم نهایی در نوع مجهول خود را رأی نامیده باشد، باوجوداین، به دلالت رویه قضایی در برخی از موارد، دادگاه مزبور تصمیم خود را حتی رأی نمی‌نامید، در چنین شرایطی نمی‌توان از نهاد تصحیح رأی بهره برد.

پس با لحاظ مقدمات فوق، باید در طول صلاحیت دادگاه نخستین برای دادگاه تجدیدنظر، درباره توصیف نوع رأی دادگاه نخستین نیز به عنوان عنصری از عناصر تشکیل‌دهنده رأی بدوی قائل به صلاحیت شد.^۱ از طرفی، این مسئله با توجه به ماده ۴۰۳ ق.آ.د.م. ریشه در استقلال دادگاه تجدیدنظر در توصیف نوع تصمیم دادگاه بدوی دارد.^۲ به عبارتی دیگر، دادگاه عالی ملزم به تبعیت از تصمیم دادگاه تالی در نوع رأی نیست. از طرفی دیگر، دادگاه تجدیدنظر همواره اقدام به رسیدگی تصحیحی به دعوا رسیدگی شده در مرحله نخست می‌کند. در غیر این صورت، با رأیی نادرست از نظر نوع یا عنوان، مواجه خواهیم بود که قابلیت آن را دارد که حقوق اطراف دعوا را به نحوی از انحا در آینده تضییع کند. به عنوان مثال، با لحاظ آن که اعتبار امر مختومه معطوف به احکام و برخی از قرارها است و اساساً تصمیمی با عنوانی نظیر رأی دارای اعتبار مزبور نیست. فاش شدن استراتژی، تاکتیک و تکنیک دفاعی خواننده در دعوای پیشین، این امکان را برای خواهان فراهم می‌کند که بدون محدودیت زمانی با تهیه تمهیدات لازم، مجدداً به طرح دعوا علیه خواننده اقدام کند. از طرفی دیگر، این امکان را به‌ویژه در دعوای مالی برای خواننده نیز فراهم کرده‌ایم که با عدم امکان اجرای تصمیم مزبور^۳، فرصت کافی برای اختفای اموال خود را داشته باشد.

بنابراین با در نظر گرفتن آنکه اصل رسیدگی دو درجه‌ای در ماده ۷ ق.آ.د.م. تجلی یافته و انتخاب نوع رأی از جمله تشریفات است که تصحیح آن توسط دادگاه بدوی مغایر با قاعده فراغ دادرسی و شاکله مواد ۳۰۹ و ۴۰۳ ق.آ.د.م. بوده، می‌توان بر این عقیده بود که مبنای صلاحیت توصیف نوع رأی بدوی در دادگاه تجدیدنظر «جلوگیری از اشتباهات و سهل‌انگاری دادگاه نخستین در انتخاب نوع رأی» است.

۱.۲. منبع صلاحیت

در نظام حقوقی ایران قانون منبع ایجاد صلاحیت برای مراجع قضایی است. (اصل ۱۵۹ ق.ا.ق.^۴) قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ درخصوص صلاحیت مراجع عالی درباره توصیف نوع رأی، بنابر ماده ۴۰۳ صرفاً به صلاحیت دیوان عالی کشور اشاره کرده و درباره صلاحیت دادگاه تجدیدنظر ساکت است. همین امر سبب شده تا رویه قضایی گاهی به سمت عدم صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در این امر سوق پیدا کند^۵ اما عموماً رویه قضایی و دکترین تردیدی در صلاحیت دادگاه مزبور در توصیف نوع رأی بدوی ندارند.^۶

۱. حکم تمیزی شماره ۴۹۴-۲۰۹۳ مورخ ۱۳۰۸/۰۵/۰۷: «تشخیص حکم یا قرار بودن رأی محکمه تالی با محکمه بالاتر است.»

۲. افتخار جهرمی، گودرز و مصطفی‌السان، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: میزان، ۱۳۹۶، ص ۲۶۶.

۳. چراکه مستنداً به ماده ۱ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، اصولاً آن دسته از آرای قضایی که حکم نامیده می‌شوند، صرفاً قابلیت اجرا دارند.

۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸.

۵. رأی ۰۱۱۳۹، مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۱۶، شعبه ۲۱۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران.

۶. بهرامی، بهرام، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: نگاه بینه، ۱۳۹۶، ص ۲۱۰؛ نهرینی، فریدون، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۳، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۸، ص ۴۰۹؛ رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۰۲۹۸، مورخ ۱۳۹۲/۰۳/۱۸، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛ رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۱۰۱۳۸۰، مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۰۹، شعبه ۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛ نشست قضایی استان خراسان رضوی، شهر طبقه مورخ ۱۳۹۷/۰۴/۲۱.

با این اوصاف، بنابر اصل ۱۵۹ ق.ا. صلاحیت قضایی صرفاً به موجب قانون محقق می‌شود و رویه قضایی و دکترین نمی‌تواند موجد صلاحیت قضایی شود. ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. که اشاره به جهات صلاحیت دادگاه تجدیدنظر دارد، یکی از نصوصی است که می‌تواند منبع قانونی برای این مهم باشد. بند «ه» ماده یاد شده اشاره کرده است که دادگاه تجدیدنظر می‌تواند بنابر «ادعای مخالف بودن رأی با موازین شرعی و یا مقررات قانونی» رأی را مورد رسیدگی قرار دهد. یکی از مقررات قانونی که در خصوص رسیدگی قضایی وضع شده، ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م. است که به معیار تعیین نوع رأی اشاره دارد. در واقع، تعیین ناصحیح نوع رأی یا عدم تعیین آن، مصداقی از مخالفت رأی با مقررۀ ماده ۲۹۹ است که می‌توان جهت رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر را بر آن بنا کرد.

علاوه بر منبع فوق، می‌توان از طریق قیاس اولویت حکم مقرر در ماده ۴۰۳ ق.آ.د.م. را نیز منبع صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در توصیف رأی بدوی دانست. قیاس اولویت دو شرط اساسی دارد: یک آنکه باید حکم اصل و فرع از یک سنخ و دیگری حکم اصل در فرع اقوی باشد^۱ که هر دوی این شرایط در مسئله مزبور وجود دارد. در واقع اولاً، حکم دیوان عالی کشور با دادگاه تجدیدنظر از یک سنخ، یعنی در خصوص ایجاد صلاحیت است و ثانیاً، ملاک حکم ماده ۴۰۳ در دادگاه تجدیدنظر به علت داشتن اثر انتقالی و صلاحیت عام در رسیدگی به شکایت از آراء اقوی از حکم ماده مزبور در خصوص دیوان عالی کشور است که حداقل در امور حقوقی فاقد اثر انتقالی بوده^۲ و دارای صلاحیت محدود در رسیدگی به اعتراض در خصوص آراء است. در رویه‌های قضایی نیز بسیار دیده شده که از ماده ۴۰۳ ق.آ.د.م. برای توصیف نوع رأی توسط دادگاه تجدیدنظر، وحدت ملاک گرفته می‌شود^۳.

۲. معیار دادگاه تجدیدنظر جهت توصیف رأی

گرچه در ادبیات آیین دادرسی مدنی، معیارهای متفاوتی از جمله عناصرشناسی حکم^۴، رویکرد حق یا همان موضوعی^۵ و توجه به آثار رأی^۶ برای تشخیص حکم مورد اشاره واقع شده است، با این حال، دادگاه تجدیدنظر باید براساس معیار ارائه شده توسط قانون نوع رأی صادره را تبیین کند. در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ در خصوص معیار توصیف نوع رأی صادره، مواد ۲۹۹ و ۴۰۳ همواره مورد استناد در رویه قضایی بوده است.

۲.۱. معیار اول: ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م.

مستنبط از ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م. تصمیم نهایی دادگاه در سه فرض قرار است: الف) رأی در ماهیت دعوا بوده، اما قاطع نباشد، مانند قرار کارشناسی، ب) رأی در ماهیت دعوا نبوده، ولی کلاً یا جزئاً قاطع آن است، مانند قرار رد دعوا و ج) گاه

۱. زهیر المالکی، محمد ابوالنور، *اصول الفقه*، جلد ۴. بیروت: دار المدار الاسلامی، ۱۴۲۴ ه.ق، ص ۴۲.

۲. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی - (دوره پیشرفته)*، جلد ۲، تهران: دراک، ۱۳۹۳، ص ۳۹۳.

۳. رأی شماره ۲۹۸-۰۲۲۲۵۰۰۹۹۷۰۹۲، مورخ ۱۳۹۲/۰۳/۱۸، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛ رأی شماره ۳۶۱-۰۲۲۳۳۰۰۳۶۱-۰۹۳۰۹۹۷۰۹۳، مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۲۴، شعبه ۳۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛ رأی شماره ۸۱۵-۰۲۲۲۵۰۰۹۹۷۰۹۱، مورخ ۱۳۹۱/۰۶/۲۵، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *فرهنگ عناصر شناسی*، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۲، ص ۲۸۲.

۵. نهرینی، فریدون، «تشخیص ماهیت و نوع رأی دادگاه»، *فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی (حقوق سابق)*، دوره ۲، شماره ۴۱، ۱۳۹۰، ص ۳۰۶.

۶. ابهری، حمید، *آیین دادرسی مدنی ۲*، تهران: مجد، ۱۳۹۶، ص ۱۴۵.

نیز رأی نه در ماهیت است و نه قاطع دعوا، مانند قرار توقیف دادرسی. در مقابل قرار، حکم بوده که معطوف به فرضی است که رأی توأمان هم در ماهیت دعوا بوده و هم کلاً یا جزئاً قاطع آن باشد.

در مفهوم قاطعیت رأی که همان خروج پرونده از مرجع رسیدگی است^۱، مناقشه‌ای وجود ندارد. اما در خصوص «راجع به ماهیت دعوا بودن» نکاتی مطرح است که می‌تواند دادگاه تجدیدنظر را دربارهٔ توصیف نوع رأی یاری کند. درحقیقت رسیدگی قضایی ملغمه‌ای از بررسی امور حکمی و موضوعی است که دادرسی در خلال رسیدگی باید آن‌ها را بررسی و احراز کند. امور حکمی عبارت است از تشخیص حکم قانونی مناسب با موضوع دعوی مطروحه^۲ و امور موضوعی یا همان امور راجع به ماهیت دعوا در واقع احراز صحت و سقم ادعای مطرح شده در دعوا است. بنابراین وقتی دادگاه در مورد حق مبنای طرح دعوا، نفیاً یا اثباتاً اظهار نظر می‌کند، می‌توان عقیده بر ورود رسیدگی قضایی در ماهیت دعوا داشت. بدیهی است که چنین احرازی باید همراه با بررسی دلایل طرفین باشد؛ زیرا بدون آن، رسیدگی ماهوی محقق نخواهد شد^۳.

نکتهٔ دیگر این است که رویهٔ قضایی دربارهٔ در ماهیت دانستن رأیی که نسبت به قسمتی از خواسته صادر شده یا فقط بخشی از دلایل طرفین مورد رسیدگی قرار گرفته، محل اختلاف است^۴. باوجوداین، به نظر این اختلافات بلاوجه است؛ زیرا اطلاق عبارت مادهٔ ۲۹۹ ق.آ.د.م. و جواز تجزیهٔ دعوا در مادهٔ ۲۹۸ ق.آ.د.م. مانع از آن است که عبارت «راجع به ماهیت دعوا» منصرف از مواردی دانسته شود که به صورت جزئی دادگاه نخستین به امور موضوعی دعوا رسیدگی کرده است^۵.

شایان ذکر است که معیار ارائه‌شده در مادهٔ ۲۹۹ ق.آ.د.م.، به منظور تعیین نوع رأی، منصرف از مواردی است که نوع رأی صراحتاً توسط قانون تعیین شده است. مثل مادهٔ ۵۷۱ قانون تجارت که اشاره دارد در فرضی که تاجر ورشکسته کلیهٔ دیون خویش را تأدیه کند، با طرح دعوا به منظور اعادهٔ اعتبار، دادگاه موظف است حکم به اعادهٔ اعتبار تاجر ورشکسته صادر کند و تعیین نوع رأی صادر بر طبق مقررۀ ۲۹۹ ق.آ.د.م. نخواهد بود^۶.

۲.۲. معیار دوم: مادهٔ ۴۰۳ ق.آ.د.م.

گرچه در میان دکترین اشاره‌ای به این معیار نشده است، برخی از محاکم صرفاً مستفاد از مادهٔ ۴۰۳ ق.آ.د.م. در مرحلهٔ تجدیدنظر به توصیف نوع رأی بدوی اهتمام می‌ورزند^۷. براساس مادهٔ مزبور که معطوف به مرحلهٔ فرجام‌خواهی است، در صورتی که رأی صادره توسط دادگاه تالی حکم دانسته شده اما از لحاظ استدلال یا اسباب موجهه و منطوق یا همان نتیجهٔ رأی، منطبق بر قرار باشد، مرجع عالی صلاحیت دارد که آن حکم را به قرار توصیف کند.

با این حال، به نظر می‌رسد که تفسیر مادهٔ ۴۰۳ ق.آ.د.م. به عنوان معیاری مستقل از معیار ارائه‌شده توسط مادهٔ ۲۹۹

^۱. شمس، پیشین، ص ۲۰۳.

^۲. حیاتی، علی عباس، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: میزان، ۱۳۹۳، ص ۹۲.

^۳. مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، *پیشینه رویه قضایی این در ارتباط با آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲. تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۹۷، ص ۱۲۴.

^۴. نشست قضایی استان اصفهان / شهر اصفهان، مورخ ۱۳۸۱/۰۵/۲۸ به اتفاق چنین امری را تأیید کرده است.

^۵. افتخار جهرمی و السان، پیشین، ص ۱۳۱.

^۶. نهرینی، فریدون، «نقد و توجیه رویه های قضایی: تمیز نوع رأی دادگاه و آثار آن»، *کانون وکلا*، شماره ۲۱۳، ۱۳۹۰، ص ۲۱۵.

^۷. رأی شماره ۱۲۷۸-۱۳۲۲۸۰-۲۲۹۷۰۹۳۰۹۳/۰۹/۲۴، مورخ ۱۳۹۳/۰۹/۲۴، شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛ رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۶۹۵۰۰۶۵۱، مورخ ۱۳۹۳/۰۵/۲۹، شعبه ۵۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛ رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۱۰۱۰۷۰، مورخ ۱۳۹۲/۰۸/۱۸، شعبه ۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛

ق.آ.د.م. در توصیف نوع رأی، مستلزم تعطیلی حکم ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م. است که برخلاف اصول مسلم تفسیر نصوص قوانین است. در واقع، علل موجه یا همان استدلال رأی مشتمل بر امور موضوعی و حکمی دعوا است و به عبارتی دیگر از این بخش از رأی می‌توان دریافت که آیا رأی صادره در ماهیت دعوا است یا خیر. همچنین نتیجه رأی بخشی است که می‌توان به دلالت آن پی برد که رأی قاطع دعوا است یا خیر. بنابراین مجموع این اجزا که باعث شده تا ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م. و معیار اتخاذ شده در آن در خصوص نوع رأی اجرا شود. به‌عنوان مثال، اگر رأی صادره به دلالت استدلال موجود در آن در ماهیت دعوا و همچنین منطوقاً قاطع دعوا باشد، هرگز امکان توصیف نوع رأی صادره از حکم به قرار وجود ندارد؛ چراکه بر فرض امکان، ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م. تعطیل خواهد شد و این امر برخلاف حکمت قانون‌گذار نیز است.

پس ظاهراً تنها منبع قانونی «معیار توصیف نوع رأی» توسط دادگاه تجدیدنظر و حتی دیوان عالی کشور همان ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م. است و همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، ماده ۴۰۳ ق.آ.د.م. را باید صرفاً یکی از منابع قانونی «صلاحیت مراجع عالی در خصوص توصیف نوع رأی» دانست. همچنین این تفسیر موافق با رویکرد یکسان‌سازی قواعد حاکم بر دادرسی مدنی است که به عنوان دغدغه‌ای حقوقی ملی و فراملی تلقی می‌شود.

۳. ارزیابی و صور توصیف تصمیم بدوی با نوع مجهول

رویه قضایی نشان می‌دهد که دادگاه نخستین ممکن است در ضمن صدور یک تصمیم نهایی، نوع آن را انتخاب نکند، بلکه صرفاً در خصوص موضوع دعوا نفیاً یا اثباتاً تصمیم بگیرد. اولین مسئله‌ای که در مواجهه دادگاه تجدیدنظر با اظهارنظر در نوع مجهول مطرح است، این بوده که آیا امکان توصیف اظهارنظر مزبور به یکی از انواع حکم یا قرار توسط دادگاه عالی وجود دارد؟ این تردید از آن رو است که به فرضی دادگاه تجدیدنظر امکان توصیف رأی را می‌یابد که در انتهای جری یک رسیدگی قضایی رأی صادر شود و در فرضی که اساساً رأی صادر نشده است، مسئله توصیف آن نیز سالب به انتفاء موضوع است^۱. به بیانی دیگر، آیا انتخاب نوع رأی در زمان اصدار آن با توجه به ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م. از شرایط ایجاد رأی است یا شرط صحت آن؟ در صورتی که این شرط از جمله شرایط ایجاد رأی باشد، رأی بدون قید نوع قانونی آن، رأی در معنای مصطلح نیست و به تبع امکان توصیف آن توسط دادگاه تجدیدنظر وجود ندارد. در مقابل، اگر شرط مزبور از جمله شرایط صحت رأی باشد، مانند سایر موارد نقض که بر رأی عارض می‌شود، این مورد نیز فقط رأی را در معرض نقض قرار می‌دهد. آنچه از ظاهر ماده ۲۹۶ ق.آ.د.م. و حتی پیشینه تاریخی آن، یعنی ماده ۱۹۶ ق.آ.د.م. مصوب ۱۳۱۸ برداشت می‌شود، شرط صحت بودن درج نوع رأی در دادنامه است^۲.

اظهارنظر در نوع مجهول توسط دادگاه بدوی به دو صورت ممکن است واقع شود: گاهی پیش می‌آید که دادگاه مزبور حتی تصمیم نهایی خود را «رأی» نیز نمی‌نامید. گاهی نیز صرفاً عنوان مطلق «رأی» را بر تصمیم مزبور تعیین می‌کند.

۱. رأی شماره ۸۳/۱۰۰۸۱۰۹۹۷۰۹۳۰ در مورخ ۱۳۹۳/۰۶/۳۱ شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور: «...عمده نقض به سبب عدم انعقاد قانونی ختم دادرسی در شعبه دادگاه بدوی و در صدور (دادنامه بدوی ۱۳۹۲/۰۶/۹) و ترک تمهید تحصیل نظر مشاور خانواده در دادنامه بدوی و تبعاً با عدم اعتبار رأی بدوی رأی مترتب بر آن نیز از سوی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان سمنان (موضوع دادنامه فرجام خواسته شماره ۸۴۶-۹۲ مورخ ۱۳۹۲/۸/۱۸) بلااعتبار است و آرای مذکور حکم مورد توصیف در ماده ۲۹۹ آ.د.م. شناخته نمی‌شود، زیرا انعقاد آن و ختم دادرسی آن به طرق قانونی نبوده...».

۲. تنها قانون دادرسی ایران که سابقاً آن هم به نحو تلویحی به شرط ایجاد بودن درج نوع رأی در دادنامه پرداخته بود قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور کیفری) مصوب ۱۳۷۸ بوده که در بند هـ تبصره ماده ۲۱۳ اشاره می‌داشت که دادگاه در زمان صدور رأی باید ماهیت رأی را مشخص کند. هرچند کلمه ماهیت چندپهلوی است و امکان تفاسیر متفاوت از آن می‌رود، با توجه به شاکله قانون مزبور می‌توان اعتقاد داشت که منظور قانون‌گذار از ماهیت رأی همان نوع رأی است.

قدر متیقن هر دو حالت دال بر نظر نهایی بدوی است.^۱ اما طرفین را در برزخ آثار و ویژگی‌های ناشی از هریک از انواع رأی، یعنی حکم یا قرار، وامی‌گذارد. باری، بنابر مراتب فوق باید که در مسئله امکان‌سنجی توصیف نوع رأی در نوع مجهول توسط دادگاه تجدیدنظر قائل به تفصیل شد.

۳.۱. عدم اطلاق عنوان مطلق «رأی» بر تصمیم صادره

نخستین فرض آن است که دادگاه صرفاً اقدام به تنظیم یک دادنامه کرده است و بر تصمیم مندرج در آن حتی عنوان «رأی» را اطلاق نکرده باشد. نیک پیداست که رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر حول محور رسیدگی به آرا می‌چرخد (مواد ۳۳۰ الی ۳۳۲ ق.آ.د.م.) و به‌عنوان مثال هرگز نمی‌توان از تصمیم ساده قضایی دادگاه بدوی در دادگاه تجدیدنظر پژوهش خواست. در فرض مبحوث‌عنه با توجه به اینکه تصمیم دادگاه بر عنوان مطلق «رأی» نیز استوار نشده و عناوین فاقد مبنای قانونی نظیر «دادنامه» یا «تصمیم نهایی» بر آن اطلاق شده، ولو آنکه نفیاً یا اثباتاً در مدعی به نظر داده باشد چون در نوع مقرر قانونی قرار نگرفته است، به نظر از احکام یک تصمیم ساده قضایی پیروی می‌کند. بنابراین باید به منظور عدم قابلیت تجدیدنظرخواهی از تصمیم مزبور، دادگاه تجدیدنظر در این رسیدگی به صدور قرار عدم استماع دعوا اقدام کند.^۲

باین‌حال، رویه قضایی در این باره بر محور تساهل بوده و در برخورد با چنین مواردی، با هدف عودت به دادگاه بدوی اقدام به نقض دادنامه کرده است!^۳ این رویه به لحاظ مواد ۳۵۳ و ۳۵۸ ق.آ.د.م. محل اشکال جدی است؛ زیرا نقض مزبور عارض بر عناوینی مانند «دادنامه» می‌شود نه رأی. همچنین با توجه به اینکه رأی از دادگاه تالی صادر نشده است، به نظر استفاده از نهاد تصحیح رأی توسط دادگاه یادشده نیز محل اشکال است؛ چراکه ماده ۳۰۹ ق.آ.د.م. صرفاً تصمیماتی را که عنوان رأی بر آن‌ها نهاده شده، قابل اصلاح دانسته است. به‌روروی، به نظر با توجه به مقررات کنونی و عدم اعتبار قضیه محکوم‌بها در خصوص تصمیمات ساده قضایی، بهترین تصمیمی که در خصوص پژوهش‌خواهی از تصمیم مزبور دادگاه تجدیدنظر می‌تواند اتخاذ کند، قرار عدم استماع دعوا پژوهشی است. درحقیقت، هرگز نوبت به امکان توصیف نوع رأی صادره در این مقام نخواهد رسید؛ زیرا اولاً، امکان توصیف نوع رأی فرع بر قابل استماع بودن دعوا است و ثانیاً، اساساً رأیی صادر نشده که توصیف آن ممکن باشد.

چنین نقطه‌نظری با اذعان به ابتر شدن مجموع هزینه‌های مادی و معنوی معطوف به دعوا و زمان مصروف برای احقاق حق، در حاکمیت مقررات کنونی موافق با قانون است و نمی‌توان به دلیل مصلحت‌اندیشی از اجرای مرقانون اجتناب کرد. بنابراین پیشنهاد می‌شود در جمع مصلحت اطراف دعوا، جلوگیری از اطاله دادرسی و تولید پرونده، در اصلاحات آتی مقررات دادرسی مدنی، قانون‌گذار به این‌گونه از اشتباه و تعلق قضایی عنایت و آن را ملحق به فرضی کند که دادگاه عالی اقدام به نقض قرار صادره از دادگاه تالی کرده است. در این وضعیت، دادگاه بدوی با اعاده پرونده می‌تواند به تعیین نوع شایسته بر تصمیم اقدام کند.

^۱ یلفانی، علی اکبر، *تسرح و تفسیر قوانین دادرسی مدنی (حقوق دادرسی مدنی)*، جلد ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰، ص ۳۰۸.

^۲ شمس، پیشین، ص ۳۶۷.

^۳ رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۰۶۴۶، مورخ ۱۳۹۳/۰۵/۲۱، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران: «تصمیم مرجع محترم رسیدگی بدوی در قالب هیچ‌گونه رأی (به‌ویژه ماهیتی و ایجابی) اصدار نیافته و مطابق با مقررات قانونی موضوع ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی پیش‌گفته نبوده، بنابراین به علت عدم اتصاف به رأی شایسته قانونی (اعم از ماهوی یا حتی شکلی) واجد آثار آرای قانونی نمی‌باشد...ضمن نقض دادنامه تجدیدنظر...عیناً به آن مرجع احاله و اعاده می‌گردد.»

۳.۲. اطلاق عنوان مطلق «رأی» بر تصمیم صادره

فرض دوم آن است که دادگاه نخستین به اعطای عنوان مطلق «رأی» بسنده کرده است. این اظهارنظر را مانند مورد گذشته نمی‌توان تصمیم ساده دانست. باین‌حال، آیا می‌توان چنین تفسیر کرد که اعطای عنوان رأی شامل هر دو نوع قرار و حکم می‌شود، پس دادگاه تجدیدنظر می‌تواند نوع رأی را از پیش خود معطوف به یکی از انواع مزبور و منصرف از نوع دیگر کند؟ به اختصار نمی‌توان به این سوال پاسخ داد؛ پس برای تنویر اذهان باید مطلب را به دو بخش تفکیک کرد:

۳.۲.۱. توصیف رأی به حکم

رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر یک رسیدگی تصحیحی بوده^۱ و هدف، آن است که رأی بدوی مطابق با قانون و عاری از هرگونه اشتباهی باشد. به همین دلیل تفاوتی ندارد که اشتباه در پرونده دعوی مزبور عارض بر چه عنصری باشد، بلکه هدف تنها قضایی شایسته و خروجی آن تصمیمی متقن و صحیح است. پس با تجدیدنظرخواهی از رأی صادره، دادگاه تجدیدنظر باید با ابتنا بر رسیدگی ماهوی صورت گرفته و قاطعیت تصمیم صادره، عنوان رأی را به حکم توصیف کند. در صورتی که از جهت و عنصر دیگر دعوا محل ایرادی نباشد، حکم توصیفی تأیید می‌شود و در فرضی که از جهت یا جهاتی دیگر ایرادی بر دعوا وارد باشد، مستنداً به ماده ۲۵۸ ق.آ.د.م. حکم توصیفی را نقض و خود به رسیدگی ماهوی اقدام خواهد کرد.

با وجود این، باید توجه کرد که توصیف رأی صادره از دادگاه نخستین به حکم در مرحله تجدیدنظر دارای عوارض منفی است؛ زیرا توصیف مزبور ولو مطابق با واقعیت باشد، سبب می‌شود تا برخی از حقوق اطراف دعوا در معرض تضییع قرار گیرد. به عنوان مثال، صدور چنین تصمیمی با عنوان مطلق رأی اصولاً به علت نداشتن اعتبار قضیه محکوم‌بها، خواهان را در موقعیتی قرار می‌دهد که وی بتواند برای بار دیگر دعوا خویش را به امید اخذ حکم له خود، مطرح کند.^۲ از طرفی دیگر، اصولاً صدور چنین تصمیمی در وضعیت خوانده تأثیری ندارد؛ زیرا قابلیت اجرا معطوف به احکام است نه رأی. به عبارتی دیگر، گویی از ابتدا دعوا بر علیه وی مطرح نشده است.

حال در صورتی که دادگاه تجدیدنظر اقتضای رسیدگی دادگاه نخستین را به دلیل رسیدگی ماهوی و قاطع بودن تصمیم نهایی، صدور حکم دانست و رأی صادره را به حکم توصیف کند، وضعیت اطراف دعوا منقلب خواهد شد. خواهان که تا پیش از این حق طرح مجدد دعوا را داشته، پس از توصیف و به فرض قطعیت، به علت آن که احکام مشمول اعتبار قضیه محکوم بها می‌شود، دیگر امکان طرح دعوی مزبور برای وی میسر نیست.^۳ پس اگر رأی به حکم بی‌حقی خواهان در ادعای مطرح شده توصیف شود، به دلیل اعتبار قضیه محکوم‌بها، وی قادر نخواهد بود که بار دیگر دعوی مزبور را مطرح کند و حق خویش تضییع خواهد شد. در فرض عکس، یعنی عقیده بر توصیف رأی به حکمی در ظاهر به نفع خواهان نیز مناقشاتی چند مطرح است: از جمله آنکه پس از توصیف یادشده در مرحله تجدیدنظر اصولاً امکان بررسی دو مرحله حکم مزبور وجود ندارد و این مسئله برخلاف اصل دو درجه‌ای بودن رسیدگی است.^۴ (ماده ۷ ق.آ.د.م.). از زاویه‌ای دیگر، مقطع تبادل لوایح مستنداً به ماده ۳۴۶ ق.آ.د.م. پیش از ارسال دعوا به دادگاه تجدیدنظر است. حال اگر دادگاه تجدیدنظر

۱. متین دفتری، احمد، *آئین دادرسی مدنی و بازرگانی*، تهران: مجد، ۱۳۹۸، ص ۵۹۷.

۲. مردانی، نادر و محمد جواد بهشتی، *آیین دادرسی مدنی ۱-۳-۳*، تهران: میزان، ۱۳۹۴، ص ۵۱۵.

۳. کاتوزیان، ناصر، *اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی*، تهران: دادگستر، ۱۳۷۶، ص ۵۷.

۴. نهرینی، *آیین دادرسی مدنی*، ص ۴۰۸.

پس از مطالعه پرونده تصمیم به توصیف رأی صادره در دعوا به حکم بگیرد، خواننده در وضعیتی متفاوت قرار می‌گیرد، بی‌آنکه بتوان از خویش دفاعی مؤثر انجام دهد. این مسئله برخلاف اصل تناظر است؛ زیرا دادگاه تجدیدنظر تکلیفی به برگزاری جلسه دادرسی یا تبادل لوایح مجدد ندارد. علاوه بر این، اعتبار قضیه محکوم‌بها مانع از آن خواهد شد که خواننده بتواند در قالب طرح دعوی جدیدی حق تضییع شده خویش را احقاق کند.

با توجه به آنچه ابراز شد، ظاهراً امکان توصیف رأی بدوی به حکم توسط دادگاه تجدیدنظر وجود ندارد و در فرضی هم که دادگاه تجدیدنظر اقدام به این امر کند، علاوه بر به چالش کشیدن قواعد بنیادین آیین دادرسی، به ناروا حقوق اطراف دعوا را در معرض تضییع قرار خواهد داد.^۱ ظاهراً برای جلوگیری از آثار سوء توصیف فوق باید در اصلاحات آتی مقررات دادرسی مدنی، قانون‌گذار ضمن منع توصیف عنوان مطلق رأی به حکم در مرجع تجدیدنظر، چنین فرضی را ملحق به وضعیتی کند که دادگاه تجدیدنظر مستفاد از ماده ۳۵۳ ق.آ.د.م.، قرار صادره از دادگاه بدوی را به علت عدم رعایت موازین قانونی نقض می‌کند. در این حالت، با اعاده پرونده به دادگاه نخستین و متعاقباً صدور هرگونه تصمیمی از این دادگاه تالی، از ایرادات فوق‌الذکر اجتناب خواهد شد؛ زیرا امکان تجدیدنظر از تصمیمات بدوی و استفاده از امتیازات دو درجه‌ای بودن رسیدگی برای حسب مورد خواهان یا خواننده وجود دارد.

۳.۲.۲. توصیف رأی به قرار

اما درباره توصیف رأی مزبور به قرار نیز ایرادی وارد است که البته این ایراد بر قسم نخست نیز قابل تعمیم بوده است. باین حال پیش از بیان ایراد باید اشاره کرد که در این قسم رویه قضایی و دکتترین دایر بر این مدار است که اگر دادگاه بدوی تصمیم خود را به صورت مطلق رأی بنامد، دادگاه تجدیدنظر این امکان را دارد که عنوان مطلق رأی را به قرار توصیف کند.^۲

باین وصف ایرادی جدی بر این رویه وارد است؛ زیرا درحقیقت توصیف عنوان رأی به قرار مستلزم آن است که دادگاه نخستین اقدام به صدور حکم نموده باشد؛ زیرا حدود و دایره بررسی ماهوی که منجر به انتخاب حکم به عنوان نوع رأی می‌شود به مراتب وسیع‌تر از قرار است و در بسیاری از موارد که منجر به صدور قرار شده، اساساً نوبت به رسیدگی ماهوی نمی‌رسد. پس توصیف حکم به قرار در واقع حرکت در دایره صلاحیت عاریتی دادگاه تجدیدنظر است. بنابراین می‌توان عقیده داشت که چون بنابر ماده ۳۴۹ ق.آ.د.م در امور ماهوی رسیدگی دادگاه تجدیدنظر منحصر به حدود رسیدگی دادگاه بدوی است و نمی‌توان پای خود را از آنچه دادگاه بدوی ترسیم کرده است، فراتر بگذارد. بنابراین در فرض مزبور

^۱ شریفی، پیشین، ص ۲۲۱.

^۲ افتخار جهرمی و السان، پیشین، ص ۲۶۶؛ رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۰۴۱۰، مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۳۱، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛ «اصولاً و مطابق موازین قانونی، صدور رأی بر بطلان دعوا فاقد موقعیت قانونی می‌باشد و تصمیم در قالب یادشده از وجاهت قانونی برخوردار نمی‌باشد، زیرا مطابق مقررات قانونی موضوع ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، رأی اعم از حکم یا قرار بوده که در مانحن فیه، مرجع بدون توجه به مفهوم رأی که عنوان مطلق و اعم از حکم یا قرار می‌باشد، مبادرت به صدور رأی بر بطلان دعوا و آن هم خارج از خواسته نموده که با تزلزل و نارسایی همراه بوده، بناء علی هذا و با عنایت به مراتب معنونه مارالذکر و از آنجا که این بخش از دادنامه تجدیدنظر خواسته، به نحو صحیح و مطابق موازین و مقررات قانونی اصدار نیافته و از حیث موضوع و مفهوم دارای نارسایی و نقیصه بوده، لذا دادگاه بدو و به استناد بخش اخیر ماده ۲۹۹ قانون پیش‌گفته، ضمن شناسایی و تلقی از رأی بر بطلان دعوا به قرار رد دعوا ... عیناً به آن مرجع (بدوی) اعاده می‌گردد.»؛ رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۱۵۰۱، مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۰۶، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛ رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۳۲۰، مورخ ۱۳۹۲/۰۳/۲۶، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛ رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۰۰۱۱۹، مورخ ۱۳۹۲/۰۹/۰۳، شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

نیز دادگاه تجدیدنظر امکان توصیف و انصراف رأی صادره به قرار را نخواهد داشت.

این نکته شایان توجه است که دادگاه تجدیدنظر مستفاد از ماده ۳۵۱ ق.آ.د.م. نمی‌تواند از باب تصحیح رأی نیز به تبیین نوع رأی به قرار اقدام کند؛ چراکه به دلالت مواد ۳۰۹، ۳۵۱، ۳۶۰ و ۴۰۳ ق.آ.د.م. مرتبط با نهاد تصحیح رأی، می‌توان دریافت که بهره‌مندی از این نهاد مستلزم آن است که رأی صادره حاوی اشتباهی سهوی و غیرعمدی باشد. در فرض حاضر که تعمداً اما به اشتباه دادگاه بدوی، تصمیم نهایی خود را با عنوان رأی صادر کرده است، ظاهراً اقتضای استفاده از نهاد تصحیح رأی مستنداً به ماده ۳۵۱ ق.آ.د.م. وجود ندارد.

گرچه در مواجهه با چنین مواردی مانند قسم پیشین، دادگاه تجدیدنظر باید بتواند با نقض تصمیم صادره، آن را به دادگاه بدوی برای انتخاب نوع رأی صادره اعاده کند، اما در حال حاضر این مسئله مبنای قانونی ندارد؛ زیرا تنها در فرضی دادگاه تجدیدنظر می‌تواند یک رأی را نقض و به دادگاه بدوی اعاده کند که براساس ماده ۳۵۳ ق.آ.د.م. رأی صادره از نوع قرار باشد. با وجود این، از بُعد نظری نیز نمی‌توان دادگاه تجدیدنظر را در مواجهه با انتخاب اشتباه نوع رأی صادره از دادگاه نخستین موظف به تمکین دانست؛ چراکه برخلاف مقتضای ذات رسیدگی تصحیحی است. به همین علت پیشنهاد می‌شود که در اصلاحات آتی، به موردی که دادگاه بدوی در خصوص نوع رأی اتخاذ تصمیم نکند و صرفاً عنوان رأی را بر تصمیم خود قرار دهد، توجه شود و آن را در حکم فرضی بدانند که دادگاه تجدیدنظر قرار صادره از دادگاه بدوی را براساس ماده ۳۵۳ ق.آ.د.م. به علت عدم رعایت موازین قانونی، نقض کند تا بتواند با اعاده آن به دادگاه نخستین، جری رسیدگی قضایی را به سرمنزل مقصود رساند.^۱

پیشنهادهای مطرح‌شده در بخش حاضر، به منظور گشودن جریان دادرسی در مرحله بدوی، کلیه ایراد پیش‌تر گفته‌شده را رفع می‌کند. شایان ذکر است که اعاده پرونده در فرض یادشده، دلالتی بر تکلیف دادگاه نخستین به صدور حکم ندارد^۲، ولو آنکه دادگاه تجدیدنظر اذعان کند که استعداد رسیدگی صورت‌گرفته صدور حکم بوده؛ زیرا اصل بر استقلال قضات در تصمیم‌گیری است^۳. مطابق اصل یادشده، قاضی نباید در تصمیم‌گیری و تفسیر مقررات پیرو و تحت تأثیر نظرات دیگران، ولو دیگر قضات، در مراجع عالی قرار گیرد^۴؛ بلکه ایشان باید به‌طور مستقل و براساس ارزیابی خود، که مبتنی بر حقایق موجود در پرونده است، درباره تمامی امور، از جمله تصمیم‌گیری درباره نوع رأی در چهارچوب قانون، اقدام کند^۵. به عبارتی دیگر، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند نظر خود درباره نوع رأی را بر دادگاه نخستین در خصوص کیفیت رسیدگی

۱. این پیشنهاد در خصوص حکم بودن قرار بدوی در دادگاه تجدید نظر دارای پشتوانهٔ رویه قضایی است: رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۱۰۱۳۸۰ مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۰۹، شعبه ۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران: «استدلال دادگاه بدوی در ماهیت موضوع دعوا بوده و دعوی مطروحه را غیر ثابت دانسته لیکن مبادرت به صدور قرار کرده است، نظر به اینکه مستنبط از ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی در امور مدنی چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور کلی یا جزئی باشد حکم، و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود. لهذا با عنایت به اینکه کیفیت اصدار رأی دادگاه، اقتضای صدور حکم را دارد و صدور قرار واجد ایراد قانونی بوده و درخور نقض است، بنابراین با پذیرش تجدیدنظرخواهی مستنداً به ماده ۳۵۳ از قانون مرقوم ضمن نقض دادنامه معترض‌عنه پرونده جهت رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی اعاده می‌شود این رأی قطعی است.» رأی شماره ۱۹۰۳، مورخ ۱۳۸۴/۱۲/۱۳، شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران: زندی، محمدرضا، *تشریفات دادرسی - رویه دادگاه های تجدیدنظر استان تهران*، جنگل، ۱۳۹۱، ص ۴۸۵.

۲. حیاتی، علی عباس، *آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی*، تهران: میزان، ۱۳۹۲، ص ۵۷۸.

۳. پژوهشگاه قوه قضاییه، *استقلال و بی طرفی قضات، دادستان ها و وکلا*، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۹، ص ۱۸.

۴. دهقان، علی، «استقلال قاضی در نظام قضایی ایران در پرتو تحولات قانون گذاری»، *پژوهش‌های حقوقی*، ۱۳۸۸، دوره ۸، شماره ۱۵، ص ۹۷.

۵. The Bangalore Principles of Judicial Conduct 2002.

دیگته کند. درحقیقت، چه بسا طواری پدید آید که اساساً در رسیدگی دوباره، امکان ورود ماهوی و تبعاً صدور حکم وجود نداشته باشد؛ مانند آنکه در دعوا الزام به تمکین زوجه در خلال رسیدگی ثانویه زوجه فوت کند که در این صورت به دلیل سقوط حق اصلی دادگاه موظف است به جای حکم، قرار سقوط دعوا صادر کند.

نتیجه گیری

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد:

۱. بر مبنای فلسفه رسیدگی دو مرحله‌ای به دعوا و آنکه تصحیح نوع رأی توسط دادگاه بدوی سبب تغییر اساس رأی بوده که مغایر با قاعده فراغ دادرس و مقررات است، ظاهراً می‌تواند با توجه به این موضوع که تعیین نادرست نوع رأی از موارد نقض مقرره ماده ۲۹۹ ق.ا.د.م. بوده، بنابر بند «ه» ماده ۳۴۸ ق.ا.د.م. و از طریق قیاس اولویت حکم مقرر در ماده ۴۰۳ ق.ا.د.م. قائل به صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در توصیف نوع رأی بود. باوجوداین، پیشنهاد می‌شود که در اصلاحات آتی به مسئله صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در توصیف نوع رأی صراحتاً توجه شود.

۲. دادگاه تجدیدنظر در توصیف نوع رأی مقید به معیاری بوده که قانون تعیین کرده است. برخلاف برخی از رویه‌های قضایی، ظاهراً دوگانگی در معیار مزبور وجود ندارد، بلکه ماده ۴۰۳ ق.ا.د.م. جلوه‌ای از ماده ۲۹۹ ق.ا.د.م. را بیان می‌کند؛ زیرا حکم به لحاظ استدلال و منطوق آن، صرفاً هنگامی به قرار توصیف می‌شود که معیار ماده ۲۹۹ درخصوص حکم محقق نشده باشد.

۳. اگر تصمیم نهایی دادگاه بدوی مجهول النوع باشد، یعنی مقید به نوع قرار یا حکم نباشد، حسب دلایلی همچون رأی نبودن تصمیم مزبور و تزییع حقوق اطراف دعوا به عللی، از جمله مشمول اعتبار قضیه محکوم‌بها شدن، عدم رعایت اصل تناظر و عدم اجرای قاعده دو درجه‌ای بودن رسیدگی ماهوی، دادگاه تجدیدنظر صلاحیت توصیف نوع آن را ندارد. با توجه به وجود رویه قضایی، گرچه بهتر بود که دادگاه تجدیدنظر با نقض تصمیم مجهول النوع جهت تعیین نوع بتواند آن را به دادگاه بدوی اعاده کند، اما این مسئله اکنون به لحاظ ماده ۳۵۳ ق.ا.د.م. مبنای قانونی ندارد. بنابراین خواه دادگاه بدوی به تصمیم نهایی خود عناوین فاقد مبنای قانونی مانند «دادنامه» را اعطا کند و خواه عنوان مطلق «رأی» به آن دهد، پیشنهاد می‌شود در اصلاحات آتی، این فروض ملحق به صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در نقض قرار صادره از دادگاه بدوی شود تا بتوان با اعاده آن، علاوه بر رفع ایرادات مطرح شده در حاکمیت مقررات کنونی، با عینیت‌بخشی به استقلال قضایی در تصمیم‌گیری، امکان تعیین نوع تصمیم را برای دادگاه بدوی فراهم کرد.

منابع

فارسی

کتاب

۱. ابهری، حمید، *آیین دادرسی مدنی ۲*، تهران: مجد، ۱۳۹۶.
۲. افتخار جهرمی، گودرز و مصطفی‌السان، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: میزان، ۱۳۹۶.
۳. بهرامی، بهرام، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: نگاه بینه، ۱۳۹۶.
۴. پژوهشگاه قوه قضاییه، *استقلال و بی طرفی قضات، دادستان‌ها و وکلا*، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۹.
۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *فرهنگ عناصر شناسی*، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۲.

۶. حیاتی، علی عباس، *آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی*، تهران: میزان، ۱۳۹۲.
۷. حیاتی، علی عباس، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: میزان، ۱۳۹۳.
۸. زندی، محمدرضا، *تشریفات دادرسی - رویه دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران*، تهران: جنگل، ۱۳۹۱.
۹. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی - (دوره پیشرفته)*، جلد ۲، تهران: دراک، ۱۳۹۳.
۱۰. کاتوزیان، ناصر، *اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی*، تهران: دادگستر، ۱۳۷۶.
۱۱. کریمی، عباس، *آیین دادرسی مدنی*، تهران: مجد، ۱۳۸۶.
۱۲. متین دفتری، احمد، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*، تهران: مجد، ۱۳۹۸.
۱۳. مدنی، سید جلال‌الدین، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۵.
۱۴. مردانی، نادر و محمد جواد بهشتی، *آیین دادرسی مدنی ۱-۲-۳*، تهران: میزان، ۱۳۹۴.
۱۵. مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، *پیشینه رویه قضایی این در ارتباط با آیین دادرسی مدنی*، جلد ۲، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۷.
۱۶. مهاجری، علی، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، جلد ۳، تهران: فکرسازان، ۱۳۹۲.
۱۷. نهرینی، فریدون، *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۳، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۸.
۱۸. واحدی، قدرت‌الله، *بایسته‌های آیین دادرسی مدنی*، تهران: میزان، ۱۳۹۶.
۱۹. یلفانی، علی اکبر، *تشریح و تفسیر قوانین دادرسی مدنی (حقوق دادرسی مدنی)*، جلد ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۲۰. یوسفزاده، مرتضی، *آیین دادرسی مدنی*، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۴.

مقاله

۲۱. دهقان، علی، «استقلال قاضی در نظام قضایی ایران در پرتو تحولات قانون‌گذاری»، *پژوهش‌های حقوقی*، دوره ۸، شماره ۱۵، ۱۳۸۸، صص ۸۲-۱۰۲.
۲۲. شریفی، علیرضا، «تغییر توصیف رأی دادگاه تالی در مراجع عالی»، *نشریه علمی پژوهش‌های حقوقی*، دوره ۲۰، شماره ۴۶، ۱۴۰۰، صص ۲۰۳-۲۲۳.
۲۳. محسنی، حسن، «توصیف رأی از منظر قابلیت شکایت (با نگاهی تطبیقی)»، *مطالعات حقوق تطبیقی*، دوره ۸، شماره ۱، ۱۳۹۶، صص ۳۲۳-۳۴۲.
۲۴. نهرینی، فریدون، «نقد و توجیه رویه‌های قضایی: تمیز نوع رأی دادگاه و آثار آن»، *کانون وکلا*، شماره ۲۱۳، ۱۳۹۰، صص ۱۹۷-۲۴۶.
۲۵. نهرینی، فریدون، «تشخیص ماهیت و نوع رأی دادگاه»، *فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی (حقوق سابق)*، دوره ۲، شماره ۴۱، ۱۳۹۰، صص ۳۰۱-۳۲۰.

منبع الکترونیکی

۲۶. سامانه ملی آرای قضایی، قابل دسترس در: <https://ara.jri.ac.ir>، آخرین بازدید: ۱۴۰۱/۱۰/۳۰.
۲۷. سامانه نشست‌های قضایی، قابل دسترس در: <https://www.neshast.org>، آخرین بازدید: ۱۴۰۱/۱۰/۳۰.

آرای قضایی

۲۸. حکم تمیزی شماره ۴۹۴-۲۰۹۳، مورخ ۱۳۸۸/۰۵/۰۷.
۲۹. رأی شماره ۰۱۱۳۹، مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۱۶، شعبه ۲۱۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران.

۳۰. رأی شماره ۱۳۲۴، مورخ ۱۳۱۲/۱۰/۰۴، دادگاه عالی انتظامی قضاات.
۳۱. رأی شماره ۱۹۰۳، مورخ ۱۳۸۴/۱۲/۱۳، شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۳۲. رأی شماره ۳۹۹، مورخ ۱۳۸۲/۰۳/۲۶، شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۳۳. رأی شماره ۵۹۰، مورخ ۱۳۰۹/۰۱/۲۵، محکمه عالی انتظامی قضاات.
۳۴. رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۰۸۱۵، مورخ ۱۳۹۱/۶/۲۵، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۳۵. رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۱۰۱۰۷۰، مورخ ۱۳۹۲/۰۸/۱۸، شعبه ۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۳۶. رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۱۰۱۳۸۰، مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۰۹، شعبه ۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۳۷. رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۰۰۱۱۹۰، مورخ ۱۳۹۲/۰۹/۰۳، شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۳۸. رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۳۲۰، مورخ ۱۳۹۲/۰۳/۲۶، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۳۹. رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۰۲۹۸، مورخ ۱۳۹۲/۰۳/۱۸، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۴۰. رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۱۵۰۱، مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۰۶، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۴۱. رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۰۴۱۰، مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۳۱، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۴۲. رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۰۶۴۶، مورخ ۱۳۹۳/۰۵/۲۱، شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۴۳. رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۸۰۱۲۷۸، مورخ ۱۳۹۳/۰۹/۲۴، شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۴۴. رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۳۳۰۰۳۶۱، مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۲۴، شعبه ۳۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۴۵. رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۶۹۵۰۰۶۵۱، مورخ ۱۳۹۳/۰۵/۲۹، شعبه ۵۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۴۶. نشست قضایی استان اصفهان، شهر اصفهان، مورخ ۱۳۸۱/۰۵/۲۸.
۴۷. نشست قضایی استان خراسان رضوی، شهر طرقيه، مورخ ۱۳۹۷/۰۴/۲۱.

عربی

کتاب

۴۸. زهیر المالکی، محمد ابوالنور، *اصول الفقه*، جلد ۴، بیروت: دار المدار الاسلامی، ۱۴۲۴ ه.ق.

References

Books

1. Abhari, Hamid, *Civil Procedure code 2*, Tehran: Majd, 2017. (in Persian)
2. Bahrami, Bahram, *Civil Procedure code, Volume 2*, Tehran: Bayyeneh Look, 2017. (in Persian)
3. Eftekhari Jahromi, Goodarz and Mostafa Elsan, *Civil Procedure code, Volume 2*, Tehran: Mizan, 2017. (in Persian)
4. Hayati, Ali Abbas, *Civil Procedure code in the Current Legal System*, Tehran: Mizan, 2013. (in Persian)
5. Hayati, Ali Abbas, *Civil Procedure code, Volume 2*, Tehran: Mizan, 2014. (in Persian)
6. Jafari Langroudi, Mohammad Jafar, *Elements Science Dictionary*, Tehran: Ganj-e-Danesh, 2013. (in Persian)
7. Judiciary Press and Publications Center, *Judicial Precedents in Civil Procedure, Volume 2*, Tehran: Judiciary Press and Publications Center, 2018. (in Persian)
8. Karimi, Abbas, *Civil Procedure Code*, Tehran: Majd, 2007. (in Persian)
9. Katouzian, Nasser, *The Validity of Res Judicata in Civil Cases*, Tehran: Dadgostar, 1997. (in Persian)
10. Madani, Sayyed Jalal-Aldin, *Civil Procedure Code, Volume 2*, Tehran: Ganj-e-Danesh, 1996. (in Persian)

11. Mardani, Nader and Mohammad Javad Beheshti, *Civil Procedure Code 1-2-3*, Tehran: Mizan, 2015. (in Persian)
12. Matin Daftari, Ahmad, *Civil and Commercial Procedure Code*, Tehran: Majd, 2019. (in Persian)
13. Mohajeri, Ali, *Expanded Civil Procedure Code*, Volume 3, Tehran: FekrSazan, 2013. (in Persian)
14. Nahreini, Fereydoun, *Civil Procedure Code*, Volume 3, Tehran: Ganj-e-Danesh, 2019. (in Persian)
15. Research Institute of the Judiciary, *Judges', Prosecutors' and Lawyers' Independence and Impartiality*, Tehran: Judiciary Press and Publications Center, 2020. (in Persian)
16. Shams, Abdollah, *Civil Procedure code (Advanced)*, Volume 2, Tehran: Derak, 2014. (in Persian)
17. Vahedi, Ghodrattollah, *Essentials of Civil Procedure Code*, Tehran: Mizan, 2017. (in Persian)
18. Yalfani, Ali Akbar, *Commentary on Civil Procedure Rules (Civil Procedure Law)*, Volume 1, Tehran: Amir Kabir, 2001. (in Persian)
19. Yousefzadeh, Morteza, *Civil Procedure Code*, Tehran: Sahami Enteshar Company, 2015. (in Persian)
20. Zahir-Almaliki, Mohammad Abolnoor, *Principles of Jurisprudence*, Volume 4, Beirut: Islamic Dar Al-Madaar, 2004. (in Arabic)
21. Zandi, MohammadReza, *Trial Procedures–Practices of the Tehran Court of Appeals*, Tehran: Jangal, 2012. (in Persian)

Articles

22. Dehghan, Ali, "Judicial Independence in the Iranian Legal System in Light of Legislative Developments", *Journal of Legal Research*, Volume 8, Issue 15, 2009. (in Persian)
23. Mohseni, Hassan, "Judgment Description from the Perspective of Appealability (A Comparative Study)", *Comparative Law Review*, Volume 8, Issue 1, 2017. (in Persian)
24. Nahreini, Fereydoun, "Critique and Justification of Judicial Practices: Distinguishing the Type of Court Rulings and Their Effects", *Bar Association*, Issue 213, 2011. (in Persian)
25. Nahreini, Fereydoun, "Identifying the Nature and Type of Court Judgments", *Private Law Studies Quarterly (Law Quarterly)*, Volume 2, Issue 41, 2011. (in Persian)
26. Sharifi, Alireza, "Changing the lower court's description of a judgement in the Supreme Court", *Journal of Legal Research*, Volume 20, Issue 46, 2021. (in Persian)

Electronic Resources

27. Judiciary Sessions System, Available at: <https://www.neshast.org>, Last visited 20 January 2023 (in Persian)
28. National Judicial Decisions System, Available at: <https://ara.jri.ac.ir>, Last visited 20 January 2023 (in Persian)

Judgements

29. Decision No. 590, dated 14 April 1930, High Judicial Disciplinary Court. (in Persian)
30. Decision No. 1324, dated 25 December 1933, High Judicial Disciplinary Court. (in Persian)
31. Decision No. 399, dated 16 June 2003, Tehran Court of Appeals Branch 10. (in Persian)
32. Decision No. 1903, dated 04 March 2006, Tehran Court of Appeals Branch 35. (in Persian)
33. Decision No. 9109970222500815, dated 15 September 2012, Tehran Court of Appeals Branch 25. (in Persian)
34. Decision No. 01139, dated 04 February 2013, Tehran Public Civil Court Branch 214. (in Persian)
35. Decision No. 9209970222500298, dated 8 June 2013, Tehran Court of Appeals Branch 25. (in Persian)
36. Decision No. 9209970221500320, dated 16 June 2013, Tehran Court of Appeals Branch 25. (in Persian)

37. Decision No. 9209970220101070, dated 9 November 2013, Tehran Court of Appeals Branch 1. (in Persian)
38. Decision No. 9209970221001190, dated 24 November 2013, Tehran Court of Appeals Branch 10. (in Persian)
39. Decision No. 9209970220101380, dated 30 December 2013, Tehran Court of Appeals Branch 1. (in Persian)
40. Decision No. 9209970222501501, dated 26 January 2014, Tehran Court of Appeals Branch 25. (in Persian)
41. Decision No. 9309970223300361, dated 14 June 2014, Tehran Court of Appeals Branch 33. (in Persian)
42. Decision No. 9309970222500410, dated 21 June 2014, Tehran Court of Appeals Branch 25. (in Persian)
43. Decision No. 9309970222500646, dated 12 August 2014, Tehran Court of Appeals Branch 25. (in Persian)
44. Decision No. 9309970269500651, dated 20 August 2014, Tehran Court of Appeals Branch 52. (in Persian)
45. Decision No. 9309970222801278, dated 15 December 2014, Tehran Court of Appeals Branch 28. (in Persian)
46. Judicial Session of Esfahan Province, City of Esfahan, dated 19 August 2002. (in Persian)
47. Judicial Session of Razavi Khorasan Province, City of Torghabe, dated 12 July 2018. (in Persian)
48. Supreme Court Decision No. 494-2093, dated 29 July 1929. (in Persian)

*This page is intentionally
left blank.*